

پرسشها از آقای حسن رضائی و پاسخها از ابوالحسن بنی صدر:
قرآن در اندیشه موازنه عدمی - بخش ۱۶

"مردمسالاری شورائی"

بحث قرآن در اندیشه موازنه عدمی با دو پرسش باقی مانده زیر پایان می یابد:
۱. از نظر شما، معجزه بودن قرآن به چه معناست؟ به بیان دیگر، اعجاز قرآن را در چه چیزی می دانید؟ معجزه لفظی، معجزه معنایی، معجزه علمی و...؟
۲. آیا در دریافت و ابلاغ وحی از سوی پیامبر، عنصر خیال و سلیقه او، هیچ دخالتی و تأثیری نداشته است؟

پاسخ مختصر:

قرآن، معجزه عقل خلاق است که ۱۵ قرن است روش تعقل را به آدمیان می آموزد و انواع استبدادهای فراگیر و شیوه های گوناگون به بردگی رفتن انسان را یادآور می شود. کتابی است که همه روشهای زندگی غیرعقلانی و برده وار را نفی می کند و در برابر حقوق ذاتی و کرامت ذاتی انسان، حقوق طبیعت و همه جانداران را تذکر می دهد. معجزه است بخاطر آموزش روشهای غافل نشدن عقل از آزادی خویش و در نتیجه، محکوم نشدن به تولید فرآورده های خیالی و خرافی و وهمی، یعنی همه فرآورده های غیرعقلانی. چگونه ممکن است عقلی که پیامهایی که دریافت و ابلاغ می کند، عبارت باشد از حقوق ذاتی انسان و حقوق طبیعت و حقوق جمعی انسانها و علم بر ستون پایه های قدرت و هشدار و انذار نسبت به استبداد فراگیر و علم بر دموکراسی شورائی، در بند خیال و وهم باشد؟

نور مردم سالاری شورائی در جهانی فرو رفته در تاریکی استبداد:

اما این دو پرسش پایانی فرصتی را در اختیار می گذارند که به تفصیل، به یک واقعیت بس مهم و سخت سانسور شده بپردازم:
در عصری که تاریکی استبداد سرتاسر جهان را فراگرفته بود، پیامبر(ص) در «شوره زار» زندگی، مردمسالاری شورائی را بنیان گذارد که هر چند، هم باور راهنمای آن، هم روش کار آن و هم تاریخ روز به روز آن، برجاست، با شگفتی فراوان، کار بزرگ او، همچنان در سانسور کامل است.

*در باره وجود دموکراسی و اندیشه آن، به سراغ تاریخ برویم:

هرودوت، در تاریخ خود، کلمه مردمسالاری (دموکراسی) را سه نوبت، بکار برده است. یک نوبت، اسم (۱) و دو نوبت فعل آن را. (۲) شاید گمان رود مأخذ هرودوت در اینجا دموکراسی آتن است. چنین نیست. مأخذ او مباحثه سران بزرگ هفت خاندان ایرانی، بعد از کشته شدن بردیای «دروغی» است. کلمه مردمسالاری در مباحثه معروف میان آنان بکار رفته است و هرودت از بحث آنها نقل می کند.

شگفت این که حسن پیرنیا، در تاریخ ایران از آغاز تا انقراض سلسله قاجاریه، از تاریخ هرودوت، تنها این جمله را نقل کرده است: «بعضی طرفدار حکومت مردم بودند و برخی به حکومت عده قلیل (لیکارتشی) عقیده داشتند، ولی داریوش گفت: برای پارس، با این وسعتی که دارد، حکومتی لازم است که تصمیماتش افشا نشود و به سرعت مجری گردد. بالاخره طرفداران نظر او اکثریت یافتند» (۳). وجود فکر مردم سالاری در ایران، در عصر هرودوت، امر کم اهمیتی نیست که تاریخ نگار ایرانی زحمت آوردن قول مورخ یونانی را نیز به خود نداده است.

هرودوت سخنان اعضای شورا را مایه شگفتی بعضی از یونان خواننده و استدلال جانبدار مردمسالاری را، در آن «شورای هفت نفری»، این سان نقل کرده است:

«اوتانس Otanes که مبتکر توطئه بر ضد بردیای دروغی بود، سخن آغاز کرد و شش تن دیگر را به استقرار مردم سالاری، دعوت کرد: من بر این باورم که از این پس، دیگر هرگز نباید اداره دولت را به یک تن بسپریم و او را بر خود، بمتابه شاه، مسلط کنیم. این کار نه دلپسند و نه خوب است. شما دیدید که غرور کامبوجیه کار را به کجا کشاند و شما چشیدید مزه خودکامگی بردیای دروغی را. چگونه سلطنت ممکن است نظم نیکو بجوید وقتی شاه هر کار می خواهد می کند بی آنکه به کسی پاسخگو باشد؟ بهترین انسان های دنیا وقتی صاحب این مقام و آمریت بشود، با طرز فکری که داشت وداع می گوید. برخوردار از موفقیتها، در او وقاحت و تکبر بوجود می آورد. در همه زمانها، قدرت با دارنده خود چنین کرده است. با داشتن این دو عیب، شاه مستبد در خود، همه شرور را دارد: کبریا او را بر آن می دارد مرتکب بسیاری جنایتهای جنون آمیز شود. از هوس اینگونه اعمال نیز پر می شود. در حقیقت، جبار که از هرگونه دارائی برخوردار است، می باید از حس غبطه به مال این و آن مصون باشد، اما واقعیت اینست که دائم چشمش به مال این و آنست... از همه بدتر این که سنن پیشینیان را وارونه می کند. نسبت به زنان خشونت بکار می برد و بدون قضاوت، افراد را می کشد.

بر عکس سلطنت استبدادی، حکومت مردم، بهترین نام ها را، (مردم سالاری) دارد. در این حکومت، انسانها از حقوق مدنی و سیاسی برابر برخوردارند. و از کارها که شاه می کند، یکی هم انجام نمی گیرد: قاضیان به قرعه انتخاب می شوند.

دیگران بابت آمریتی که به آنها تفویض می شود، پاسخگو خواهند بود. تمامی شورها واگذار به مردم هستند. بنا براین، من بر این نظر هستم که قدرت از آن مردم بشناسیم و به مردم بسپاریم. زیرا جمعیت بزرگ است که دارنده صفات نیک است. (۴) بدین قرار، اندیشه مردمسالاری در ۵۲۱ سال پیش از میلاد، به عنوان اندیشه راهنمای دولتی با صفت مردمسالار، مطرح شده است. آن زمان در یونان، جباران حکومت می کردند. فیلسوفان جانبدار دولت نخبه ها که افلاطون سرآمد آنان بود، اندیشه راهنمای دولت جباران را فراهم کرده بودند. شدت استبداد بدانحد بود که کسی را یاری بر زبان آوردن کلمه مردم سالاری نیز نبود (۵). از آن زمان تا بعثت پیامبر، در روم قدیم، نظر ارسطو، یعنی تلفیق دموکراسی و الیگارشی، یکچند به عمل در آمد. بنا بر این نظر، اداره کشور حق نخبه ها بود، اما مردم آنها را بر می گزیدند (۶). اما از آن پس، نه در جایی رژیم دموکراسی برپا شد و نه از آن سخنی به میان آمد. در خور یادآوری است که در دموکراسی آتن، زنان و بردگان، دون انسان به شمار بودند و حق رأی نداشتند. افزون بر این، همچون دموکراسی در جامعه های امروز غرب، آن دموکراسی بر سلطه آتن بر دیگر جامعه های یونان آن روز بنا شده بود. (۷) به سخن دیگر، حتا بر فرض آگاهی از وجود چنین مردمسالاری ای، سرمشقی برای مردمسالاری شورائی مدینه به شمار نبود. مشابه با مردمسالاری مدینه اما در سومر وجود داشته است: مردمسالاری سومرپها، قدیمی ترین مردم سالاری شناخته شده است و مردم سالاری بر اصل مشارکت بوده است. یادآور می شود که زادگاه ابراهیم (ع)، شهر اور، در سومر قرار داشت.

پس از گذشت ۱۱ سده از مجلس شور سران ۷ خاندان ایرانی، در حالی که در اروپا، کلیسا روی به استبداد فراگیر می نهاد، محمد (ص)، پیامبر اسلام، مردمسالاری شورائی را، با این ویژگیها، بنا نهاد:

* نفی فرعونیت یا استبداد فراگیر:

بحرانی که هم اکنون اقتصاد جهان در آنست، تنها بعدی از استبداد فراگیر سرمایه داری را در معرض دید قرار داده است. استبداد فراگیری که دموکراسی لیبرال، انسانها را از توجه به آن غافل کرده است. زیرا انسان را در مدار بسته مادی ← مادی زندانی کرده و او را در «نیروی کار» و مصرف کننده کالاها، «خدمت ها» و فرآورده های مجازی، ناچیز نموده است. این واقعیت که نخست کلیسای کاتولیک روی به استبداد فراگیر نهاد و ستون پایه های این استبداد را استوار کرد و آنگاه، در جامعه های مسیحی، (خواه دارای دموکراسی همچون آلمان و ایتالیا، و خواه گرفتار استبداد سلطنتی مانند روسیه) رژیمهای توتالیتر بر جامعه ها مسلط شدند. و این واقعیت که هم اکنون، سرمایه داری به شیوه پیشخور کردن و از پیش متعین کردن آینده، بساط استبداد فراگیر خود را نه تنها بر جهان و زمان حاضر، که بر فضا و آینده های دور و نسلهای آینده گسترده است، انسان سبب جوی را بر آن می دارد که اصل راهنمایی را شناسائی کند که در اندیشه های راهنما و ستون پایه های قدرت توتالیتر، ابراز می شوند. گفتنی است پاره ای محققان غربی این تحقیق (=شناخت پایه های توتالیترسیم) را به عمل آورده اند. اما به دلیل رشد تمایلهای افراطی و نیز محدود شدن مستمر فضای آزادی انسان و بی بند و بار شدن سرمایه داری، این تحقیقها هیچگاه کامل نگشته و سبب نشده اند که به آستانه خودآگاهیهای عمومی برسند و به واسطه آنها نسبت به حقوق ذاتی انسان و تمامی ستون پایه های استبداد فراگیر، وجدان جمعی ای به وجود آید که هر روز هم بر شفافیت و کمال آن افزوده شود. خوب است آن اموری را که پژوهشهای راجع به استبدادهای فراگیر (نظامهای توتالیتر یا فرعونیت به تعبیر قرآن) در غرب متوجه شان شده اند و امور دیگری را که قرآن می آموزاند، ولی پژوهشگران از آنها غافل شده اند، به شرح آوریم:

۱. به این نکته توجه شده است که اصل راهنمای مرامهای توتالیتر ثنویت تک محوری است (۸)، اما به این واقعیت که ثنویتهای دو محوری (مانند لیبرالیسم) هم سرانجام به ثنویت تک محوری می انجامند، توجه نشده است. تصریح قرآن بر نفی تثلیث و ثنویتهای و انواع شرک (۹) و این آموزش بس ارزشمند که اصل توحید است، هنوز وجدان همگانی انسانها نگشته است. اصل راهنما گشتن توحید با رهائی انسان از بندگی قدرت همزمان می شود و انسان این آزادی را هنوز، نه در شرق و نه در غرب نیز نجسته است.
۲. هرچند بر این امر توجه مستمر می شود که حافظه جمعی، استبدادهای فراگیر (نازیسم و فاشیسم و استالینیسیم) را از یاد نبرد، اما از وجود بنیادهای خودکامه در درون جامعه مردم سالار که مهمترین آنها کارفرمائی سرمایه داری است، غفلت می شود. طرفه این که تاجریسم و ریگانیسیم این کارفرمائی ها را خودکامه تر نیز کردند. نتیجه این شده است که انسان تابع قدرت گشته است. این همان تابعیتی است که قرآن، انسان را به رهائی از آن می خواند و انواع سالاریها؛ دین سالاری، سرمایه سالاری، علم و فن سالاری، دیوان سالاری، حزب سالاری، شخصیت سالاری و... را نفی می کند (۱۰)
۳. در غرب یکچند از ستون پایه های استبداد فراگیر شناسائی شده اند. در حقیقت، چهار یا پنج ستون پایه تاکنون شناسائی شده اند (۱۱). ولی حق اینست که ستون پایه های فرعونیت بسیار بیشتر هستند. در ادامه بحث به این ستون پایه ها می پردازم. اما در اینجا یادآور می شوم که مطالعه مردمسالاری بیشتر انجام گرفته و مجموعه ای از چند کتاب گشته است: یک کتاب در باب *استبداد فراگیر و اصول راهنمای مردم سالاری*، یک کتاب در باب رهبری، یک کتاب در باب *عدالت اجتماعی* و کتابی در باب رشد. کتاب در باب *استبداد فراگیر و اصول راهنمای مردم سالاری* هنوز انتشار نیافته است. اما کتابهای *عدالت اجتماعی* و *نیز عقل آزاد* که جلدی از جلدهای کتاب، در باب رشد است، انتشار یافته اند. اینک فرصت را برای کامل کردن ستون پایه های استبداد فراگیر مغتنم می شمردم:

ستون پایه های فرعونیت یا استبداد فراگیر:

۱. مالکیت مطلق بر دین و یا مرام، شالوده فرعونیت است. این ستون پایه را محققانی که در کلیسای قرون وسطی و نازیسم و فاشیسم و استالینیسیم تحقیق کرده اند، دیده اند (۱۲). این ستون پایه، نیازمند نظریه تجسم است. تجسم ولایت نامه خدا، وقتی دین در بیان قدرت فراگیر از خود بیگانه می شود، و تجسم ولایت مطلقه حزب، وقتی مرانامه حزب، اندیشه راهنمای قدرت فراگیر می شود. ولایت مطلقه فیلسوف اول (افلاطون) و ولایت مطلقه قانونگذار اعدل (ارسطو) و ولایت مطلقه پاپ و ولایت

مطلقه پیشوا (نازیسم) و ولایت مطلقه رهبر (استالینسیم) و ولایت مطلقه فقیه (خمینیسم) اشکال گوناگون فرعونیتند (۱۳) و همگی نخستین ستون پایه استبداد فراگیر به شمار می روند.

۲. مالکیت بر سرمایه و دانش و فن و دیگر نیروهای محرکه و زمین و منابع آن، بنا بر این، قبضه امکانات مالی، و از این رهگذر، به تابعیت مطلق قدرت حاکم در آوردن انسان، دومین ستون پایه را تشکیل می دهد. آنها که در باب تحول کلیسا به قدرت توانیتر مطالعه کرده اند، چگونگی دم از مالکیت بر آسمانها و زمین زدن کلیسا را تشریح کرده اند (۱۴)، و آنها که در باره استالینسیم و نازیسم تحقیق کرده اند، به این امر توجه کرده اند که میزان فراگیر شدن استبداد بستگی دارد به اندازه بسط بد قدرت حاکم بر ما کان و ما یگون. (۱۵). از این رو، قرآن از دین مداران و غیر آنها سلب مالکیت می کند و انسان را خلیفه خدا و زمین و آسمانها را مسخر انسان و هر کس را مالک سعی خویش می شناسد. (۱۶)

۳. مالکیت بر «جان و مال و ناموس مردم» ستون پایه سوم استبداد فراگیر است. پاپ که برای خود ولایت مطلقه قائل بود، مدعی بسط بد بر جان و مال مردمان مسیحی و به طریق اولی، غیر مسیحی، بود. در توانیترسیمهای جدید، فعالیتهای اقتصادی و شغلی و تعلیم و تربیت، و نیز مرامی که هر انسان می باید راهنمای زندگی خود کند، در انحصار دولت است. از تحقیق کنندگان در باره توانیترسیمهای قرن بیستم، برخی از مالکیت سرمایه داری بر جان و مال و ناموس مردم غافل نشده اند. (۱۷). بدیهی است که قرآن این مالکیت را نفی می کند. اگرچه در دین را نفی می کند و هر کس را رهبر خویش می شناسد. (۱۸)

۴. حزب واحد حاکم، یکی دیگر از ستون پایه های فرعونیت است: انواع توانیترسیمهای قدیم و جدید، حاکمیت را از آن حزب واحدی می دانند و چنین نشان می دهند که رسالت اجرای دین یا مرام و تبلیغ آن در صلاحیت همین حزب حاکم است. همزمان، مردم را به «خودی» و «غیر خودی» تقسیم و گروه بندی می کنند. به تریبی که خودیها مسلط و غیر خودی ها زیر سلطه بمانند. تمایل به یکدست کردن خودیها، چرائی تصفیه های خونین دستگاه های استالین و هیتلر و دستگاه ولایت فقیه در ایران را توضیح می دهد. هنوز، حزب واحد خود نیز در مهار «آل» یا شبکه بندی تار عنکبوتی شکلی است که «رهبر جبار» ایجاد می کند.

در دموکراسیهای غربی نیز، امروزه این واقعیت که احزاب از رهگذر مبارزه برای قدرت، سرانجام خود ابزار قدرت می شوند، مورد توجه قرار گرفته است. (۱۹) این ستون پایه فرعونیت در قرآن به صراحت نفی شده است.

۵. مالکیت انحصاری بر اطلاعات و رسانه ها و برقرار کردن انواع سانسورها، ستون پایه پنجم استبدادهای فراگیر دینی و مرامی بوده است و هست. در حال حاضر سرمایه داری در کار تصفیه رسانه های گروهی است و آن روز که این رسانه ها را به مالکیت قطعی خود در آورد، استبداد خویش را به طور کامل فراگیر کرده است. بنا بر تاریخ، استبدادهای فراگیر با تعطیل رسانه هایی که در اختیارشان نبوده اند، شروع کرده اند. در ایران نیز چنین هدفی همواره از سوی رژیم دنبال شده است، هر چند ناسازگاری قرآن و حنا بسیاری از موازین فقه سنتی با استبداد فراگیر و ناسازگاری فرهنگ ایرانیان با چنین استبدادی، مانع از فراگیر شدنش گشته است. قرآن، به خصوص بر آزادی بیان است که تصریح می کند. (۲۰)

۶. انحصار قانونگزاری و نیز سایر قوای کشور و به ویژه قوای سرکوبگر، ستون پایه ششم استبداد فراگیر است. این انحصار شامل امور زیر می شود:

- انحصار قانونگزاری به خود که در شکل ولایی آن، قوه قانونگزاری تابع مطلق «ولی امر» و حکمهای حکومتی وی می شود.
- انحصار بر قوه قضائیه که وظیفه اصلی اش نه احقاق حق، که دفاع از «نظام مقدس» می شود.
- انحصار بر دستگاههای اطلاعاتی و قوای انتظامی.

این انحصارها بر محور حاکمیت مطلق صاحب ولایت پدید می آیند و کارشان فراگیر کردن استبداد حاکم است. قرآن، از جمله با این ستون پایه است که بیشترین مبارزه را می کند. (۲۱)

۷. تبدیل نیروهای مسلح به ستون فقرات استبداد فراگیر، ستون پایه هفتم استبداد فراگیر است. بنا بر قرآن، موسی (ع) از خداوند می پرسد: چگونه به سوی فرعون «ذی الاوتاد» بروم؟ از ستون پایه های فرعونیت، قشون و مال و «آل فرعون» را یادآور می شود (۲۲). در استبدادهای فراگیر قدیم و جدید و دیگر انواع استبداد فراگیر، قشون نقش ستون فقرات را بازی کرده است و می کند. از این رو بود که با تغییر ساخت ارتش از ساخت استبدادی به ساخت مردمسالار و نقشی که در دفاع از وطن، به ارتش ایران دادم، برای نخستین بار در تاریخ ایران، ارتش خصلت ملی، به معنای تابع ولایت و حاکمیت ملت، پیدا کرد. بدین قرار، ایجاد قشون موازی و برکشیدن و نقش ستون فقرات بخشیدن به آن، در ایران بعد از انقلاب، به منظور تغییر راه مردمسالاری برخاسته از انقلاب صلح آمیز مردم ایران به استبدادی بود که تمایل به فراگیر شدن خود را پنهان نکرده است و نمی کند.

تحقیق کنندگان در باره استبدادهای فراگیر، سه ستون اول را یک ستون و همراه با چهار ستون پایه بعدی، ۵ ستون پایه استبداد فراگیر دانسته اند. محققان راست گرا، سه یا چهار ستون پایه را لحاظ کرده اند. اما ستون پایه های دیگر نیز وجود دارند و بسیار مهم :

۸. تقسیم انسانها به نخبه های دارای استعداد حکومتگری و اکثریت بزرگ محکوم به اطاعت (اغنام الله) و نیز تبعیضهای گوناگون، به خصوص تبعیضهای دینی یا مرامی و نژادی و جنسی و ملی و قومی، مهمترین ستون پایه رابطه های مسلط - زیر سلطه، میان ملتها و رابطه مافوق و مادون، میان این و آن نژاد، زن و مرد و این و آن قوم است. و می دانیم که این رابطه، توجیه کننده اعمال زور است. به سخن دیگر، بدون این تقسیم بندی، استقرار استبداد و رابطه مسلط - زیر سلطه میسر نیست، چه رسد به استبداد فراگیر. از این رو، قرآن، هم این تقسیم بندی (۲۳) و هم تمامی تبعیضها را ملغا اعلام می کند.

۹. فضای فکری و فرهنگی بسته، ستون پایه نهم استبداد فراگیر است. توضیح این که وقتی دین در مرام استبداد فراگیر از خود بیگانه می شود، نماد قدرت، صاحب ولایت مطلقه، برگزیده خدا و، بنا بر این، مصون از خطا و دست کم «تالی معصوم» می شود و قول او، «فصل الخطاب» میگردد. دین از خود بیگانه در قدرت، حق مطلق می گردد و سزای تردید در صحت آن، مجازاتهای سنگین و بسا اعدام می شود. از این رو، تقیث عقاید واجب می شود و پاکسازی دائمی جامعه تحت استبداد دارای تمایل فراگیر، از «عناصری که به تسخیر شیطان درآمده اند» و یا «منافق» و یا «عوامل دشمن» و یا «گروه های ضاله» و یا «عوامل نفوذی» معرفی می شوند، سازمان می یابد.

در انواع جدید توتالیتراریسم، مرامی تحت نام علم محوری، مطلق انگاشته می شود و تحقیق در علوم ناسازگار با مرام، ممنوع می شود. تفتیش عقاید با محک ایدئولوژی رسمی انجام می گیرد و پاکسازی با محک موضع قربانی در قبال دولت مرامی، بعمل می آید. گسترده ترین دستگاه تفتیش عقاید را بعد از کلیسا در قرون وسطی، استالین ایجاد کرد. در جامعه های اسلامی معاصر، دولتهای متمایل به توتالیتر (که البته غیر از توتالیتر است) چون دولتهای صدام و خمینی، همین ستون پایه را بر قرار کردند. در حال حاضر نیز «هجمه فرهنگی» دست آویز سانسور اندیشه ها و جلوگیری از جریان آزاد اندیشه ها است. این تفتیش عقیده و سازمان دادن به پاکسازی مداوم و مدعی ولایت مطلقه را معصوم یا تالی معصوم خواندن است که قرآن ممنوع و نفی می کند (۲۴)

۱۰. پایه دهم هر استبداد، به خصوص استبداد فراگیر، درست کردن دشمن مجازی و اگر نبود و یا ساختنی نبود، ایجاد سازوکارهایی برای تولید خشونت و تنازع و دشمنی است. برای استالین، امپریالیسم جهانی به سرکردگی امریکا، برای هیتلر، یهودیان و نژادهای پست، بوده اند. برای سرمایه داری، نخست، اردوگاه کمونیسم محور شر بود و اینک دوران، دوران جنگ تمدنها و نیز جنگ با «تورریسم بین المللی» و «اسلام افراطی» است. و برای خمینی و جانشین او، امریکا شیطان بزرگ است. بدیهی است استبدادهای فراگیر یا مایل به فراگیر شدن، با دشمنی که می تراشند، رابطه ستیز و سازش برقرار می کنند. استقلال و آزادی هر انسان و هر جامعه ای در اینست که از روابط قوا آزاد باشد چه رسد به دشمن تراشی و یا مراجعه به قدرت سلطه جو، برای دست بالا را پیدا کردن در رابطه قوا. موازنه عدمی به مثابه اصل راهنما، به انسان و جامعه انسانی امکان می دهد در دام روابط قوا نیفتد. زیرا، بر این اصل، آدمی به حق عمل می کند و برای حق قیام می کند، بنا بر این، این زورگو و سلطه جو است که دشمنی در کار می آورد. قدرتمنداری، نیازمند دشمن طلبی و دشمن تراشی است و اتفاقاً از رهگذر همین ضد فرهنگ، یعنی دشمنی کردن است که از پا در می آید. گزارشهای تاریخ از زوال استبدادهای فراگیر، گواه صحت این قاعده عمومی است: فرعونیت به دشمن سازی زوال جست. ولی، در همان حال که فرعون قوم موسی (ع) را دشمن می خواند و می گرداند، موسی (ع) فرمان یافت به طرف موسی برود بلکه او متنبه شود (۲۵). نازیسم و فاشیسم در آتش جنگی که خود افروختند از میان رفتند و «تضاد آشتی ناپذیر»، رژیم را از پا در آورد که استالین بر پا کرده بود. ولایت مطلقه فقیه نیز به سرنوشت کلیسای قرون وسطی گرفتار می شود زیرا قدرتی است که زاده تقسیم به دو و حذف یکی از دو است و ادامه حیات خود را به جبر تقسیم به دو، یعنی دشمن کردن دوست سپرده است و بدین تقسیم نیز از پا در می آید. چرا که قدرت زیادت طلب است و حق، سد راه زیادت طلبی است. پس چون نمی تواند از این سد عبور کند، دچار تخریب از درون می شود و منحل می گردد (۲۶).

۱۱. وجود «آل» یا گروه بندیهای اجتماعی که بیان قدرت اندیشه راهنمای آنها است و بخش عمده این بیان قدرت را عناصر غیر عقلانی و خرافه ها تشکیل می دهند، ستون پایه یازدهم قدرت، به خصوص استبداد فراگیر را تشکیل می دهد. شبکه ای تار عنکبوتی، این گروه بندیها را به یکدیگر متصل می کند. پرسیدنی است که فرعون «آل» خود را داشت اما «آل» کلیسای قرون وسطی کدام گروه بندیها با کدام شبکه ارتباطی بودند؟ و یا «آل» رژیمهای بعثی عراق و سوریه شناخته اند اما «آل» رژیمهای استالین و هیتلر کدام گروههای اجتماعی بوده اند؟ و باز «آل» رژیم ولایت مطلقه فقیه کدام گروهها هستند؟ «آل» ولایت فقیه، غیر از گروه بندیهای اجتماعی است که از این رژیم سود می برند. فرق این «آل» با سایر گروه بندیهای موجود در این نظام، این است که این «آل» هم از رژیم سود می برد و هم ستون پایه آن را تشکیل می دهد. در ایران، همواره گروه بندیهای، ستون پایه قدرت بوده اند که از راه روابط شخصی، شبکه خود را بر دستگاه دولت می گسترده اند. از آنجا که این روابط تار عنکبوتی از راه زن برقرار می شد و زنان گروه گاههای روابط شخصی قدرت بوده اند، آنان تحت این نظام، نمی توانسته اند آزاد و حقوقمند بگردند. در حال حاضر، «روحانیان» قدرتمند از راه همین روابط، شبکه موسوم به آقازاده ها را پدید آورده اند. افزون بر این، در ستون پایه های دیگر (سپاه و واواک و...) گروه بندیهای همشهری و حزبی که بسا از راه ازدواج تحکیم نیز شده اند، وجود دارند. رانتهای که حدود نیمی از تولید ناخالص ملی را تشکیل می دهند، این امکان را پدید آورده اند که گروه بندیها شکل و محتوای مافیائی پیدا کنند.

در مطالعات پیرامون توتالیتراریسم، تحقیق کنندگان، روش استالین را در ایجاد «آل» مطالعه کرده اند. بنا بر آن مطالعه ها، استالین بر گه دانی را ترتیب داد و، در آن، بر گه ها را که شناسنامه های سیاسی - اداری افراد بودند، بنا بر میزان اطاعت کردن آنها، درجه بندی کرد و در بر گه دان مرتب کرد. وقتی به او گفته شد افراد را بنا بر میزان وفاداریشان رده بندی کنید، پاسخ داد: من اطاعت می خواهم و گرنه سگ هم با وفا است! سپس شبکه ای از این افراد بوجود آورد و بر حزب و دولت مسلط کرد. سیمانی که این شبکه بندی را نگاه می داشت، ترس و امتیازها بودند. رابطه ها عمودی بودند و به استالین ختم می شدند (۲۷). از دوران مشروطیت تا انقراض سلسله پهلوی نیز، ۲۵ خانواده که روابط شخصی قدرت به یکدیگر پیوندشان می داد، در رأس هرم قدرت قرار داشته اند. (۲۸).

این شبکه بندی تا وقتی مردم در ترس و اطاعت هستند، پا برجاست. اما به محض این که مردم روی به جنبش می دهند و بسا از زمانی که مردم از جامه ترس بدر می آیند، بندهای شبکه از هم می گسلند و شبکه تار عنکبوتی از میان می رود. (۲۹)

۱۲. به تریبی که آمد (ستون پایه دوم)، دانش و فن در شمار نیروهای محرکه هستند. اما به لحاظ اهمیتی که دارند، استبدادها، به ویژه استبدادهای فراگیر، مهار انحصاری آموزش و پرورش را نیز از آن خود می کنند. کار برد دانش و فن در رابطه دولت با ملت، ستون پایه دیگری است. زیرا غیر از کاربرد دانش و فن در قلمرو اقتصاد است. خود این کاربرد ستون پایه دوازدهم استبداد فراگیر است. با این دو توضیح که:

(الف) استبدادها با رشد علم و فن سازگار نیستند. هم به این دلیل که رشد دانشها و فناوریها، سبب می شود سطح دانش جامعه از سطح دانش و فن لازم برای اداره استبدادی جامعه، بالا زند و استبداد نا ممکن شود (۳۰). چنانکه هم اکنون، در کارفرمائیها، به لحاظ افزایش نقش دانش و فن در اداره مطلوب آنها، کارفرماها ناگزیر می شوند «کادرها» را در تصمیم گیریها شرکت دهند.

(ب) هم به این دلیل که قدرت نمی تواند دانش و فن را بر ضد حقوق ذاتی انسان بکار برد. زمانی بنام ایدئولوژی علمی (در کشورهای تحت رژیمهای کمونیستی)، حقوق انسان ساخته بورژوازی خوانده می شد و در زمانه کنونی در ایران، رژیم حاکم، بنام دین، حقوق انسان را انکار می کند. در حقیقت، صاحب حقوق ذاتی شناختن انسان، با هر استبدادی، به خصوص با استبدادی از نوع «ولایت مطلقه فقیه» تضاد دارد. بدین قرار، بکار بردن علم بر ضد دین و یا دین بر ضد علم و آن یا این بر

ضد حقوق ذاتی انسان، در تمامی طول تاریخ، از ستون پایه های استبدادها، به خصوص استبداد فراگیر بوده اند. از این رو، کار قرآن در از میان برداشتن دوئیت دین و علم و رها کردن علم از بند قدرت و کاربرد بخشیدن به دانش و فن در استقلال و آزادی انسان، نه تنها گویای این واقعیت است که قرآن بیان آزادی است، بلکه مرجع هر انسانی است که بخواهد دانش و فن را در استقلال و آزادی خویش بکار برد (۳۱).

۱۳. نوع رابطه میان مردم، رهبری و هدف، ستون پایه سیزدهمی است که هرگاه به رابطه قدرت بدل شود، رهبری کنندگان و رهبری شوندگان را آلت فعل قدرت می کند. در حقیقت، هرگاه جمهور مردم در مدیریت شرکت کنند، خود هم تصمیم گیرنده و تعیین کننده هدف، و هم مجری تصمیم برای رسیدن به هدف می شوند. اما اگر تصمیم را مردم بگیرند و گروهی را برگزینند برای آنکه تصمیم آنها را به اجرا بگذارند، رهبری منتخب، مجری اراده مردم برای رسیدن به هدف می شود. در انقلاب ایران، جمهور مردم، هم خود تصمیم گیرنده و هم مجری تصمیم بودند و رهبری، ترجمان هدف انقلاب را بر عهده داشت. تا آن زمان، رابطه مردم با رهبری این سان بود: مردم ← رهبری ← هدف. با رفتن شاه و آمدن خمینی به تهران، نوبت به بنای رژیم و دولت جدید رسید و کودتای خزنده اول و اصلی بر ضد ولایت جمهور مردم، با سخنان آقای خمینی در بهشت زهرا و حکم نصب آقای مهندس بازرگان به نخست وزیری، به عمل درآمد: با حکم «من دولت تعیین می کنم» رابطه مردم و رهبری و هدف بدین سان تغییر کرد: رهبری ← مردم ← هدف. در این رابطه، رهبری تصمیم گیرنده و تعیین کننده هدف، و مردم وسیله نیل به اهداف مقام ولایت شدند.

بدین قرار، هر بار که جمهور مردم در محل وسیله قرار بگیرند، بنده قدرت می شوند. بجاست دو مثال، از دو وضعیت در دنیای امروز بیاورم تا نیک بدانیم چرا در موضع وسیله و آلت قرار گرفتن مردم، آنها را وسیله قدرت و در نتیجه گرفتار تضادها و بنا بر این، فقر و خشونت روز افزون می کند:

مثال اول: در لبنان، مقاومت حزب الله، اسطوره شکست ناپذیری ارتش اسرائیل را شکست. اما این دستاورد بزرگ که در رها شدن مردم منطقه از عقده خود ناتوان بینی اثر بخش است، نباید واقعیت مهمتری را از یادها ببرد: مردم لبنان، شیعه و سنی و مارونی، از دو سوی مرزهای لبنان، قربانی و آلت شده اند:

در درون مرزهای لبنان نیز این رابطه برقرار شده است: حزب الله (تصمیم گیرنده) ← مردم لبنان (وسیله) ← هدف (را حزب الله تعیین می کند) و در خارج مرزها: اسرائیل (تصمیم گیرنده) ← مردم لبنان (وسیله) ← هدف (که برای مثال اسرائیل تعیین کرده بود و آن از میان برداشتن حزب الله بود).

از سویی، مردم لبنان که حزب الله بدون مراجعه به آنها تصمیم می گیرد، می باید عوارض این تصمیم را بپردازند و وسیله کار حزب الله نیز بشوند. و از سوی دیگر، اسرائیل مردم لبنان را بمباران می کند به قصد آنکه از راه کشتن و آواره کردن مردم لبنان، اراده مقاومت حزب الله را بشکند و ارتش اسرائیل فرصت یابد در زمین خالی از سکنه، حزب الله را از میان بردارد و در نتیجه، حزب الله، مغضوب مردم لبنان شود. بدیعی است که اسرائیل به هدف دوم خود دست نیافت. زبان این روش اینست که در لبنان و دنیای اسلام، موجهای انسانی برنخاستند و صحنه را برای رژیمهای استبدادی حاکم و امریکا و اسرائیل خالی گذاشتند. تا وقتی نیز مردم شیعه تحت تکفل حزب الله - که هزینه اش را رژیم ایران می پردازد - هستند و نقش وسیله را بازی می کنند، از مردم سالاری و رشد واقعی در لبنان و کشورهای اسلامی خبری نیست و نخواهد شد.

مثال دوم: در کارفرمائی های غرب و در بسیاری دیگر از بنیادهای این جوامع، انسانها وسیله اند: کارفرمائی ← مردم (= نیروی کار) ← هدف (= رساندن سود به حداکثر). استبداد فراگیر سرمایه داری مردم را از دو راه وسیله می کند: یکی به عنوان نیروی کار و دیگری بعنوان مصرف کننده. اما تنها کارفرمائیها نیستند که مردم را در موضع آلت قرار می دهند، نخبه های سیاسی نیز همین کار را می کنند: رهبران سیاسی ← مردم ← هدف.

در ایران تحت ولایت مطلقه فقیه نیز به علت رواج یافتن منحنی ترین و پریشان ترین انواع استبداد فراگیری به نام سرمایه داری، رابطه رهبران سیاسی و مردم زمان به زمان یک سوئه تر نیز شده است. باوجود این، مردم ایران هنوز، در محدوده ای که هر روز تنگ تر می شود، می توانند واکنش نشان دهند و از راه ستیز و توافق، صاحب بخشی از حقوق خود بگردند.

۱۴. این ستون پایه ها نیاز به زمینه اجتماعی محکمی دارند تا بتوانند برپا بمانند. از این رو، استبدادها، به خصوص استبدادهای فراگیر، در جامعه های دارای نظام اجتماعی نیمه باز و یا بسته، می توانند پدید آیند. بنا بر این، نظام اجتماعی نقش ستون پایه ای را بازی می کند که سان پایه و زیر بنا، ستون پایه های دیگر را، استوار نگاه می دارد. اما نظامهای اجتماعی به خودی خود، نیمه بسته یا بسته نمی شوند. زیرا نظامهای اجتماعی، مجموعه ای از روابط و مناسبات هستند. در واقع، وقتی روابط سلطه گر - زیر سلطه در یک فضا گسترش می یابد، نظامهای اجتماعی شکل گرفته در آن فضا، وضعیت نظامهایی نیمه بسته و یا بسته را پیدا می کند. بنا بر تاریخ، استبدادهای فراگیر در جامعه های نیمه باز مسلط پدید آمده اند: فرعونیت در مصر مسلط، و ولایت مطلقه کلیسا در اروپائی در حال تحول به قطب مسلط و بانی جنگهای صلیبی، و استالینیسیم در روسیه مسلط، و نازیسم و فاشیسم در دو کشور سلطه جو و اروپای مسلط، و سرمایه داری بمثابه قدرت فراگیر در غرب مسلط پدید آمده اند. اگر در ایران امروز، رژیم در پی یافتن موقع متفوق در منطقه است و هر روز بانک در می دهد که گویی ابرقدرت منطقه شده است به خاطر آنست که استبدادی متمایل به فراگیر شدن است.

بدین قرار، هر گاه بخواهیم جهانی آزاد از روابط مسلط - زیر سلطه را تصور کنیم، جهان آزاد ما، مجموعه ای می شود از جامعه های باز و تحول پذیر. چرا رابطه مسلط - زیر سلطه میان جامعه های دارای نظام اجتماعی باز و تحول پذیر برقرار شدنی نیست؟ زیرا رابطه سلطه، تنها وقتی برقرار می شود که نیروهای محرکه از زیر سلطه به مسلط جریان یابند و مدیریت آن نیروها در دست قدرت مسلط قرار گیرد. رابطه مسلط - زیر سلطه، رابطه ایست که به قدرت امکان می دهد، اختیار نیروهای محرکه هر جامعه را از کف آن جامعه بدر آورد و نگذارد این نیروها در رشد بکار افتند و نظام اجتماعی را باز تر و امکان تولید نیروهای محرکه را بیشتر و، بنوبه خود، ظرفیت نظام اجتماعی را - از راه باز تر و تحول پذیر تر شدن - برای بکار گرفتن نیروهای محرکه فزونی کنند.

بدین قرار، از ضعفهای بزرگ جامعه مسلط، یکی اینست که نظام اجتماعی باز و تحول پذیر، این فرصت را که بتواند نیروهای محرکه خویش و نیروهای محرکه جامعه های زیر سلطه را در خود بکار گیرد، هیچگاه پیدا نمی کند. زیرا موقعیت مسلط اجاب می کند، بخش بس بزرگی از نیروهای محرکه تخریب شوند تا قدرت مسلط پدید آید. اما تخریب نیروهای محرکه، نظام اجتماعی را نیمه باز نگاه می دارد و روند رشد را کند و میزان آن را ناچیز می کند. این سان، مسلط ناتوان می

شود و قدرت مسلط روی به انحلال می گذارد. در دوران ما، امپراطوری روسیه بدین ترتیب از میان رفت و امریکا، بمثابه «تنها ابر قدرت»، نیز در معرض انحلال است.

بدین سان، هر قدرتی بدین خاطر که از ویران شدن نیروهای محرکه بوجود می آید، تنها در محدوده رابطه مسلط - زیر سلطه، پدید می آید و می تواند عمل کند. به سخن دیگر، چنین رابطه ای در جامعه آزاد و مستقل، نه پدید آمدنی است و نه به قدرت محل عمل می دهد. باز به این نتیجه می رسیم که فرعونیت بدون زیر سلطه ها، پدید نمی آید. به این علت است که قدرتهای توتالیتیر، همواره امپراطوری بوده اند. از آنجا که امپراطوری ماوراء ملی ها به گونه ای دیگر عمل می کند، بیان قدرتی که توجیه گر روابط سلطه گر - زیر سلطه است، نیز دیگر است.

بنا بر این، هرگاه اعضای جامعه، به آزادی و حقوق خویش عارف باشند و زندگی را عمل به حقوق و فعال کردن استعدادها در جریان رشد بدانند و بکنند، تمامی ستون پایه های قدرت که در بالا یاد شدند، بر زمین اجتماعی، استوار نمی شوند. اگر از تاریخ و زمان خود پرسیم: قدرتی با استعداد مسلط و تمایل فراگیر، در چه نوع جامعه ای می تواند پدید آید؟ برای مثال، چرا فرعونیت در مصر و نازسیم در آلمان و استالینسیم در روسیه و سرمایه داری سلطه گر در اروپا و امریکا پدید آمدند؟ تاریخ و زمان ما به ما چه پاسخی خواهد داد؟

خواننده نباید بپندارد که این پرسش را کسی بمیان نیاورده است. در غرب، انواع بیانهای قدرت این پرسش را طرح و بدان پاسخ داده اند. یکی از پاسخها، پاسخی است که هگل بدان داده است. توجیه او همان توجیه است که آنتی ها، بدان، رفتار سلطه جویانه خود را با غیر آنتی ها، موجه می کردند. او تجدد را خاص غرب دانسته و سلطه غرب بر شرق را ضرور شمرده و جهان را مابملک غرب گمان برده است. پاسخ او به پرسش، نظریه قدرت توتالیتیر است و ستون پایه های قدرت را - که به زعم او می باید از آن غرب باشد - در بر می گیرد. این قدرت توتالیتیر می باید برای سلطه بر شرقیان و اقوامی بکار رود که به زعم هگل در بیرون از تاریخ جهان قرار دارند. زیرا در نظریه:

الف) مدرنیته و تکامل، فرآورده حرکت یا «صعود دیالکتیکی» روح است.

ب) روح از تمدنهای مختلفی عبور می کند: از لحاظ مکان، از شرق به غرب عبور می کند. در شرق، بیگانه است و چون به غرب می رسد، به خانه خویش رسیده و در این خانه، به خود تحقق می بخشد. از لحاظ زمان به دو بخش، یکی تاریخ جهان و دیگری، تاریخ «جهان طبیعت» تقسیم می شود: روح، نخست در «جهان طبیعت» یا شرق پدید آمده اما شرق ایستا بوده و نمی توانسته است خود را از وضعیت طبیعی رها کند. از این رو، روح در شرق، با موانع و محدودیتهای بسیار روبرو بوده است که ذاتی شرق هستند.

ج) حرکت روح از ابتدائی ترین سطح که «وضعیت طبیعی» است آغاز می شود و تا به منزلت مقصود که «روح مطلق» است پایان می پذیرد. چون روح به دروازه غرب می رسد، «وضعیت طبیعی» اهمیت خود را از دست می دهد و دیگر نمی تواند برای روح مانع و محدودیت ایجاد کند. در «وضعیت طبیعی»، انسان تحت سلطه طبیعت است. دشوار ترین مانع روح در سیر فراپاز خویش، طبیعت است. وضعیت طبیعی یعنی جهانی سرشار از بی عدالتی، خشونت، امیال وحشیانه و اعمال غیر انسانی.

تاریخ جهانی، گذار از این وضعیت و چیره شدن بر آنست: انضباط بخشیدن به اراده طبیعی مهار نشده و این اراده را به انقیاد اصول اخلاقی جهان شمول در آوردن و به آزادی ذهنی تحقق بخشیدن (=آدم کردن غیر غربی)، جریان تاریخ جهانی همین است.

د) طبیعت دور خود می گردد و بدین گردش به دور خود، تا ابد گرفتار است. حال آنکه روح تکامل می یابد. روح از تمدنی به تمدن دیگر عبور می کند و در جریان باز یافتن آزادی خویش، در طی مدارج تکامل و فرازگیری شتاب می گیرد. در شرق ایستا، روح نمی تواند به فراز رود. لذا در وضعیت طبیعی باقی می ماند. از این روست که میان شرق و غرب، گسست پدید می آید. روح در غرب فرود می آید و اصول اخلاقی بنیادی را می پذیرد. بدین سان،

ه) اروپا مرکز و غایت جهان و مطلقا غربی و آسیا نیز مطلقا شرقی است و تقدیر محتوم آسیا اینست که مطیع اروپا باشد. بنا بر نظر هگل در آن ایام، کشور هند به این تقدیر تن داده است و در یکی از همین روزها، چین نیز مجبور خواهد شد به این تقدیر تن دهد.

هگل در ادامه نظر خود درباره ایران بر این باور است که، ایرانیها نخستین ملت تاریخی بوده اند. چرا که به جای یک قدرت عربان خارجی، یک اصل عام و مشترک، مبنای نظم اجتماعی آنها بوده است. هرچند این نظم از الگوی «استبداد شرقی» تبعیت می کرده، اما همزمان با فراز رفتن از طبیعت صرف نیز همراه بوده است. با وجود این، ایران نیز در وضعیت طبیعی باقی می ماند، زیرا آن اصل عام جلوه ای از طبیعت صرف است.

و) نتیجه اینست که غرب مدرن می شود و در رویارویی با شرق بسیار بزرگ تری قرار می گیرد که مردمان آن بی فکر و برده وار می زیند و زندانی سرشت خویش هستند.

ز) روح تنها جایی می تواند منزل کند که در آنجا خود را در خانه خود بیابد. بدون هیچ تردیدی، آنجا همان غرب مسیحی مدرن است. زیرا اسلام حتی برای کسانی که به آن اعتقاد دارند، بیگانه است. مسلمانان، در اعماق وجود خود، می دانند که تنها با پذیرفتن حقیقت جهانی است که احتمالا می توانند به منزلت برسند.

روح تنها زمانی خود را در خانه می یابد که، پیش از آن، اروپا به مقام سروری جهان رسیده باشد. هگل افسوس می خورد که امپراطوری ایران نتوانست تحولی اساسی در ذهن و جسم افراد تحت سلطه اش بیافریند. از دید وی ضعفی که ایرانیها در قیاس با یونانیها از خود بروز دادند، این بود که ایرانیها نتوانستند امپراطوری را تاسیس کنند که سازماندهی کاملی داشته باشد. آنها نتوانستند کشورهای مفتوحه را با اصول اخلاقی خود آشنا سازند و آنها را در مجموعه ای هماهنگ گرد آورند ... ایرانیان نتوانستند در میان اقوام تحت سلطه خود مقبولیتی کسب کنند. به سخن روشن، هگل بر اینست که سلطه بر دیگران می باید «اندیشه راهنمای توتالیتیر» داشته باشد. یعنی آنها را از هویتی که دارند خالی کند و هویتی را به آنها ببخشد که سلطه گر به آنها می دهد. بدین خاطر بود که فراماسونرها و دیگر استعمارگران غرب، مأموریت غرب را در کشتادن جهان به «فرهنگ جهان شمول غرب» قرار دادند.

ح) روح، پیش از تحقق کامل خود در غرب، با خود بیگانه است. میان روح و جهان تمایزی وجود ندارد. اما پیش شرط لازم برای این که روح در جامعه انسانی و تاریخ، بمثابه قدرتی کنترل کننده متحقق بگردد، سیری شدن دوره ای طولانی است که در آن، ادراک وهم آلود انسان، تعالی بجوید. انسان غربی از اوهام رهایی می جوید و انسان شرقی در اوهام می ماند.

ط) روح خانه خود را در غرب می یابد و در آنجا به کمال مطلوب خود، در ساختهای سیاسی و فرهنگی می رسد. اما شرق مسیر حرکت روح را گم می کند و به طور ذاتی، بدون تغییر می ماند. و این درست همان موقعی است که روح به اعلی درجه کمال خود، در غرب نائل می شود. به سخن دیگر، شرق فاقد ویژگیهای انسانی و فرهنگی لازم است تا خود به آزادی رسد. این برعهده غرب است که بر فرهنگهای شرق سلطه یابد تا آنها را به آزادی راهبری کند. بردگی ذاتی شرقیها که ناشی از محدودیتهای درونی خودشان است، بدتر از هر اسارتی است که توسط غریبهها بر آنها تحمیل می شود. به هر حال، تنها راه ممکن برای شرقیها، برای رسیدن به تاریخ جهانی و تحقق یک دنیای برتر فرهنگی، پذیرش برتری غربیها است. بنا بر این، (ی) در توجیه کشتار سرخ بوستان امریکائی، هگل این سان استدلال می کند: فرهنگ بومی امریکائی (فرهنگ سرخ بوستان) که از تاریخ جهانی منتزع است، به محض مواجهه با روح، می بایستی منقرض شود. این قوم ابتدائی یا باید نابود می شد و یا چیزی شبیه آن، برایش اتفاق می افتاد.

اما غربی که متعلق به اخلاق عالی است، چگونه غیر غربی را کشتار کند؟ هگل پاسخ می دهد: آن ملاحظاتی اخلاقی که ما نسبت به یکدیگر رعایت می کنیم، در رابطه با «کاکا سیاه» رعایت کردنی نیست. اخلاق را می توان به دو بخش کرد: اخلاقی که مال ما است و اخلاقی که برای آنها است. ما اروپائیها ارزشهای سیاسی و اجتماعی لیبرال در خانه بر قرار می کنیم و این حق، خود به خود و بطور کامل برای ما محفوظ است که به حکم عقل، بسوی بیگانگان یورش بریم، سر زمینهایشان را اشغال کنیم و ویران سازیم. و البته می دانیم که وضعیت ذهنی آن اقوام با چنین یورش سازگار است. آنان موقعیت دیگری نمی توانند داشته باشند. (۳۳)

آنچه هگل نمی دانسته است و بسا اصل راهنمای عقل او و روشی که بکار می برده است، اجازه دانستن به او را نمی داده است، اینکه قرآن، طرز فکر او را به فرعون نسبت می دهد (۳۳) و راستی اینست که این فلسفه، فلسفه جدیدی نیست و هر سلطه گری، برای توجیه سلطه خود، نظیر این توجیه را ساخته است و می سازد. مگر محتوای توجیه بوش، رئیس جمهوری امریکا، در حمله به عراق و افغانستان، محتوایی جز محتوای طرز فکری دارد که هگل داشته است؟ از قرار معلوم، در توجیه بوش غلطی وجود داشته است و آن غلط را به تازگی سفیر انگلستان در افغانستان، این گونه تصحیح کرده است: مردم سالاری بکار افغانستان نمی آید، این کشور نیاز به یک دیکتاتوری مورد قبول دارد! (۳۴)

پیش از پرداختن به دنباله این پاسخ که مربوط می شود به ایجابات مردمسالاری شورائی به روایت قرآن، برای دو پرسش پایانی این پاسخ را در خور می یابیم: بیان قرآن بیان آزادی ناب است، زیرا اغلب این ستون پایه ها را هنوز انسان امروز نمی شناسد و معرفت او بر آن تعداد ستون پایه هائی هم که می شناسد، نیز، مانع از قدرت باوری که انسان را به اطاعت از قدرت معتاد و برده مصرف می کند، نمی شود. بردگی ای که مرگ نیز به آن پایان نمی بخشد و این بخاطر متعین کردن آینده و پیشخور کردن بی بند و بار. قرآن معجزه است بخاطر آموزش آنچه ما نمی خواهیم بدانیم و برای بیان واقعیهائی که انسان امروز نیز نمی بیند یا شاید بهتر است بگوئیم اعتیاد به اطاعت از قدرت نمی گذارد ببیند. معجزه است به خاطر این که بیان آزادی و حقوق انسان است. معجزه است بخاطر شناساندن ستون پایه های فرعونیت و قدرتمنداری به طور عام، و پیش پای انسان فرارادان راه و روش استقرار مردمسالاری شورائی.

قرآن معجزه است بخاطر آموزش روشهای غافل نشدن عقل از آزادی خویش و در نتیجه، محکوم نشدن به تولید فرآورده های خیالی و خرافی و وهمی، یعنی همه فرآورده های غیر عقلانی. چگونه ممکن است عقلی که پیامهایی که دریافت و ابلاغ می کند، حقوق ذاتی انسان و حقوق طبیعت و حقوق جمعی انسانها و علم بر ستون پایه های قدرت و هشدار و انداز نسبت به استبداد فراگیر و علم بر دموکراسی شورائی است، در بند خیال و وهم باشد؟ بر هر انسانی که این پرسش را می خواند، فرض است که عقل خویش را به تعقل برانگیزد. تعقل هنوز پیامبری نیست اما پاسخ پرسش را به عقل می دهد: مقام خلق یک اندیشه، مقام ظن و گمان نیست. فرآورده های غیر عقلانی کار عقل توجیه گر هستند.

مآخذها و توضیح ها:

- ۱ و ۲ - ۱۳۱۰، ۱، ۳، ۴، ۶، ۷، ۱۳۷، ۳، IV به نقل از
Historisches Wörterbuch der Philosophie, (Hrsg) Joachim Ritter, Band ۲ (D- F), Basel, ۱۹۷۲
- ۳- صفحه ۷۸ تاریخ ایران از آغاز تا انقراض قاجاریه، تألیف حسن پیرنیا (مشیر الدوله) و عباس اقبال، چاپ سوم، تابستان ۱۳۶۲
- ۴- تاریخ هرودوت، کتاب سوم صفحات ۷۹ و ۸۰ به زبان فرانسه Herodote, Histoire texte etabli et traduit par Ph.E. Legrand انتشارات Les Belles Lettres, پاریس ۱۹۶۷
- شارل موراس، زیر عنوان Chez le Père de l'histoire, ترجمه سخنان اوتس را، نه دقیق، آورده است. یاد آور می شود که این نویسنده فرانسوی مرجع راستگراها و بسا راستگرایهای افراطی است. او قول داریوش را نیز در باره برتری سلطنت یک تن به تفصیل آورده است. با این حال، تحسین خود را پنهان نکرده است.
- ۵- کسانی که اروپا را مرکز هستی انگاشته اند مدعی شده اند بدین خاطر هرودوت وجود اندیشه دموکراسی را در ایران سراغ کرده است که در یونان جباران حکومت می کرده است و او را یارای آن نبوده است از دموکراسی آتن یاد کند. تناقض این ادعا آشکار است چرا که اولاً مسلم می کند در ایران دموکراسی شناخته شده بوده است و ثانیاً سابقه دموکراسی در سومر بسیار دیرین تر از سابقه آن در آتن است و ثالثاً مردمسالاری که هرودوت از قول اوتانس نقل می کند، بسیار متکامل تر از دموکراسی آتن بوده است.
- ۶- صص ۲۲ و ۲۳ از Christian Saves, Patologie de la Democatie, انتشارات IMAGE پاریس ۱۹۹۴ و نیز جلد ۱۴ Encyclopaedia Universalis مقاله در باره روم و امپراطوری روم.
- ۷- ص ۹۵ جلد ۵ Thucydide, d'après Grote, A History of Greece, London 1888 و صفحه های ۹۱ و ۱۰۴ تا Claude Massé, Histoire de la Démocratie, Athenes ۱۰۷
- ۸- سه کتاب از سه استاد و محقق با گرایشهای مختلف، خواننده را از توانالتاریسم در غرب قرن بیستم آگاه می کنند:

L'Etat از Henri Lefèvre و Les Origines du Totalitarisme از Hannah Arendt و Democratie et Totalitarisme از Raymond Aron

۹ و ۱۰- قرآن، سوره های آل عمران، آیه های ۶۴ و ۱۵۴ و نساء، آیه های ۶۰ و ۱۷۱ و توبه آیه ۳۱ و مائده ۷۵ و هود، آیه های ۵۹ و ۹۷ و رعد، آیه ۳۸ و شعرا، آیه ۱۵۱ و نازعات، آیه ۲۴ و کتابهای اصول راهنمای اسلام، بخصوص فصلهای امامت و عدالت و انسان، فضاوت و حقوق انسان در قرآن از ابوالحسن بنی صدر و قرآن و...

۱۱- از جمله نگاه کنید به فصل ۱۱۵ از کتاب Raymond Aron از Democratie et Totalitarisme

۱۲- از جمله نگاه کنید به کتاب Jeannine Qillet از Les Clefs du Pouvoir au Moyen Age

۱۳- خدای مجسم و یا تجسم خدا فلسفه راهنمای کیش شخصیت در رژیمهای توتالیتر است. دو فصل اول کتاب کیش شخصیت، نوشته ابوالحسن بنی صدر، بکار کسانی می آید که بخواهند رابطه قدرت و کیش شخصیت را در یابند.

۱۴- در انجیل، آیه های بسیار حاکی از مالکیت پاپ بر آسمانها و زمین و ولایت مطلقه او و قاضی انحصاری بودنش و... وجود دارند. از جمله، «من به تو کلید آسمانها را می دهم. هر چه را در روی زمین گره بزنی، در آسمانها گره زده خواهد شد و گره از هر چه بگشائی، در آسمانها گره از آن باز خواهد شد» (انجیل ماتیو، سوره ۱۶، آیه ۱۹) و «هر موجودی تحت اقتدارات عالیه مقام ولایت قرار داده شده است» (سن پل X111, Epître aux Romains) و...

۱۵- بخصوص لوفور در کتاب «چیز پ» توضیح می دهد چرا استالین در روسیه به ایجاد دولت توتالیتر موفق شد و هیتلر در روسیه موافق نشد. بنظر او، دلیل شدن مالکیت مطلق دولت در رژیم استالین بوده است.

۱۶- قرآن، سوره های نجم، آیه ۳۹ و لقمان، آیه ۲۰ و...

۱۷- از جمله نگاه کنید به لوموند دیپلماتیک اکتبر ۲۰۰۰ مقاله زیر عنوان

Le capitalisme et le salariat, و Herbert Marcuse et le nazisme, Au coeur du débat sur le totalitarisme c'est l'esclavage در سایت Mutations - Radicales و...

۱۸- قرآن، سوره های بقره، آیه ۲۵۶ و یونس آیه ۱۰۸ و...

۱۹- از جمله نگاه کنید به قسمت سوم از بخش سوم در باره «احزاب و ساخت حکومت» از کتاب Maurive Duverger, Les Partis Politics

۲۰- قرآن، سوره زمر، آیه ۱۷

۲۱- قرآن، سوره های ص، آیه ۱۲ و فجر، آیه ۱۰ و بروج، آیه ۱۸ و آیه ها در باره فرعون.

۲۲- قرآن، سوره فجر، آیه ۱۰ و زخرف، آیه ۴۶ و عنکبوت، آیه ۳۹ و...

۲۳- اصل عمومی اینست: اختلاف انسانها از زن و مرد و نژادهای گوناگون و قبائل و ملت ها، به منظور فراهم شدن امکان شناسائی و هویت است، وگرنه فزونی در کرامت به تقوی است. قرآن، سوره حجرات، آیه ۱۳

۲۴- سلب توان هدایت هر انسان از غیر او، حتی از پیامبر (سوره قصص، آیه ۵۶) و سلب صفت ولی و ناصر از غیر خدا (بقره، آیه ۱۰۷) و سلب صفات پدر و وکیل و... از پیامبران (سوره های آل عمران، آیه ۸۰ و کهف، آیه ۱۱۰ و غاشیه، آیه ۲۲ و انعام، آیه ۶۶ و ص، آیه ۲۱ و احزاب، آیه های ۴۰ و ۴۵ و آل عمران آیه ۸۱ و... و خاطر نشان کردن القای شیطان در پیامبران (سوره حج، آیه ۵۲ و شبهها که پیامبر (ص) در شرف انجامشان بود، به خصوص در ماجرای غرانیق (سوره، نجم، آیه ۱۹)، در باره ماجرای غرانیق رجوع کنید به موازنه ها، نوشته ابوالحسن بنی صدر صفحه های ۵۲ تا ۶۰) و تصحیح روش پیامبر، در سوره عبس و...

۲۵- قرآن، سوره نازعات، آیه های ۱۷ تا ۱۹

۲۶- قاعده آمدن حق و رفتن باطل (قرآن، سوره اسراء، آیه ۸۱)، قاعده ایست عمومی. زور نمی تواند از سد حق عبور کند، زیرا اولاً حق هستی مند است و ثانیاً زور در ایجاد و بکار رفتن، نیاز به توجیه شدن و به خود حقانیت دادن دارد. از این رو است که ایستادن بر حق و اظهار حق، باطل را محکوم به رفتن می کند. و ثالثاً، قدرت فرآورده تضاد است. دو طرف یک تضاد وقتی سبب ایجاد قدرت و دوام آن می شوند که هر دو در پی قدرت باشند. اما هرگاه یک طرف بر حق بایستد، طرف دیگر، می باید در درون خود تضاد ایجاد کند تا بتواند ادامه حیات بدهد. این زمان، زمان انحلال قدرت است.

۲۷- به این نکات آنها که در باره توتالیترسیم تحقیق کرده اند، از جمله ریموند آرون و نیز آنها که زندگی نامه استالین را نوشته اند، توجه کرده اند. از جمله جرج زچس زچس در کتاب خود، با عنوان «مخبرچس انتشارات جرجس چچ روش کار استالین را به تفصیل آورده است: ترس + برخورداری از امتیازهای مادی و ارتقاء در سلسله مراتب دیوان سالاری، دو روش او در ایجاد «آل استالین» بوده اند.

۲۸- نگاه کنید به جامعه شناسی خانواده در تاریخ ایران، نوشته ابوالحسن بنی صدر

۲۹- قرآن، سوره عنکبوت، آیه ۴۱

۳۰- صفحه های ۱۲۱ تا جلد اول ۱۳۵ Michel Foucault, Histoire de la sexualité انتشارات Gallimard, پاریس ژوئن ۱۹۸۴

۳۱- باز بخوانید پاسخ به پرسش هشتم در همین سلسله مقالات که زیر عنوان «بیان آزادی و دانش» در انقلاب اسلامی شماره ۷۰۵ درج است.

۳۲- رک: تأملی در مدرنیته ایرانی، علی میرسپاسی صفحات ۵۹ تا ۷۹

York Oxford University Press ۱۹۸۳ Robert C. Solomon, In the Spirit of Hegel, New

۳۳- قرآن، سوره قصص، آیه ۴

۳۴- نگاه کنید به روزنامه فیگارو مورخ ۱۱ اکتبر ۲۰۰۸